



گفتگو با آیه الله محمد هادی معرفت

مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی

علوم قرآن و حدیث :: پیام جاویدان :: بهار 1383 - شماره 2

از 3 تا 11

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/4738>

دانلود شده توسط : جعفر رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:30:50

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.com



گفتگوبا آیة الله محمد هادی معرفت

آنچه در

پی می آید حاصل نشستی

صمیمانه با معظم له است که توسط دو

تن از شاگردان ایشان آقایان دکتر غلامحسین

اعرابی و دکتر علی احمد ناصح صورت گرفته و پس

از تلخیص توسط نامبردگان و بازبینی استاد جهت درج

به دفتر مجله ارائه گردیده است.

■ ضمن تشکر از آن استاد محترم که قبول زحمت

نموده و در این گفت و گوی اختصاصی برای ارائه مطالبی

در زمینه قرآن پژوهی در فصلنامه پیام جاویدان شرکت

فرموده اند، به عنوان اولین سؤال بفرمائید که نحوه

آشنایی و انگیزه های شما از ورود به حوزه تفسیر و

علوم قرآنی چه بوده است؟ یا توجه به اینکه در زمان

تحصیل شما در حوزه های علمیه به صورت رسمی به

قلمرو علوم قرآن و تفسیر کمتر توجه می شده است؟

■ بنده در سه حوزه علمیه فعالیت داشته ام: اول، کربلا،

که البته این شهر، محل تولد من نیز هست. بعد حوزه

نجف، بعد هم حوزه قم. در هر سه حوزه اساتید و دوستان

هم مباحثه و همفکر من، نوعاً در کنار دغدغه ای که برای

فقه و اصول داشتند، برای اسلام هم دغدغه داشتند، به

عبارت دیگر به مسائل اسلامی، می اندیشیدند. و از همان

دوران نوجوانی روی این مسئله در کنار درسهای رسمی به

طور جد مشغول فعالیت بودم و لذا مجله ای تأسیس شد به

نام «اجوبه المسائل الدینیة» و مخاطب آن هم دانشگاه بغداد

بود. ما به سئوالهای دینی جواب می دادیم چون نوعاً هم

اصل و ریشه تمام مسائل اسلامی بر محور قرآن بود از این

مجله خیلی استقبال شد و گروهی که این کار را انجام

می دادند مسائل را بررسی می کردند که در این میان اکثریت

مسائل قرآنی بود لذا ارتباط با قرآن از همان جا شروع شد

بعد که به نجف آمدم همین کار ادامه داشت. به اضافه

دوستان جدیدی که در خود نجف بودند از علمای درجه

یک و بنام بودند، بعد هم به حوزه قم منتقل شدیم نتیجه آن

کارهای چندین ساله شکل تدوین و چاپ و نشر به خود

گرفت و اولین بار در قم مرحوم شهید قدوسی در مدرسه

حقانی از ما دعوت برای تدریس کرد.

من از همین مطالب التمهید که در آن زمان به شکل

جزوه بود در کلاس درس استفاده می کردم، در آنجا

طلبه های فاضلی هم بودند که از این مباحث خیلی استقبال

می کردند، این امر مشوق من بود، من خودم شخصاً روی

دو رشته علوم اسلامی علاقه مفرط داشتم، یکی فقهت و

دیگری تفسیر و علوم قرآنی یعنی همان طوری که در فقه و

اصول حوزه به طور کامل مشغول فعالیت بودم در کنار آن

تحقیقات قرآنی و تفسیر هم داشتم، در نجف در کنار شرح

لمعه و مکاسب و رسائل تفسیر هم می گفتم در این بین

متوجه این نکته شدم که در مصر و دیگر مراکز اسلامی

راجع به مسائل قرآنی کارهای جدیدی ارائه می شد. با

خودم فکر کردم که مکتب تشیع کم و بیش تفسیر قرآن

دارد که ارائه بدهد اما در علوم قرآنی، با توجه به سابقه آن،

کتاب جدیدی برای ارائه ندارد، از این روی وارد تحقیقات

در علوم قرآنی شدم و مطالب «التمهید» را تا جلد سوم در

نجف نوشتم. اسمش را «التمهید» گذاشتم چون

نمی خواستم تفسیر به کلی رها شود. در حقیقت این

مقدماتی است برای تفسیری که الان بحمدالله تحت عنوان

تفسیر «اثری جامع» در حال نگارش و تألیف می باشد

شرایط و مشوقهای آن روز و علاقه شخصی من ایجاب

کرد که در دو رشته توأماً کار کنم و به حمدالله به جایی

رسیده ایم که می توانیم با دوستانی مثل شما این روزها

بنشینیم و صحبت کنیم.

■ دانشمندانی که در آن زمان در کربلا و نجف در

زمینه علوم قرآنی و تفسیر کار می کردند چه کسانی

بودند؟ آیا آنان دارای سبک خاصی بودند؟

■ به طور تخصصی نمی توانم کسی را ارائه بدهم، ولی

این گروهی که با من کار می کردند، همفکر من بودند. مثلاً

مرحوم آقای شیرازی که در درسهای اساتید با هم بودیم،

ایشان به من پیشنهاد کرد که با هم قرآن حفظ کنیم این

اندیشه و علاقه دوستانه ما بود، یا مثلاً آقا سید عبدالرضا

شهرستانی پدر آقا جواد شهرستانی که مسئول نشر و انتشار

آن مجله شد و یک بخشی را به مسائل قرآنی اختصاص داد

اینجا مطرح بود اما اینکه به صورت تخصصی به این گونه

مباحث پرداخته شود اینها معمول نبود. به نجف که رفتم به

منابع روز بیشتر دسترسی داشتیم چون فضایی درجه یک

حوزه به خصوص عرب زبانها که به مطالعه همه نوع کتاب

علاقه داشتند مثل مسائل تاریخ اسلام، ولایت، تفسیر،

سیره و... فراوان بودند لذا دست ما در نجف بازتر بود و در

هر یک از مشکلات علمی کافی بود با یکی از فضایی

عرب برخورد کرده و مشکل را مطرح کنیم، او خود چون

مستحضر بود یا پاسخ را ارائه می داد و یا راهنمایی می کرد

که کدام کتاب یا منبع پاسخگو است. افرادی در نجف

است؟

خوب اگر ضبط نمی کرد
شما الان اطلاع نداشتید که قتاده این
آیه را چگونه تفسیر کرده است؟

من نمی گویم که از قتاده تقلید کنیم، اما باید بدانیم که او چه گفته است، لذا می گویم: اولاً جمع آراء سلف خود یک کار اساسی بوده است، ثانیاً طبری آراء سلف را دسته بندی خوبی کرده است و چون خودش صاحب نظر است یک قول را ترجیح می دهد و بعد دلایل آن را می آورد و اگر یک نکته ادبی یا فقهی باید بگوید قشنگ و استادانه وارد می شود، چون این مرد خودش مقرر و صاحب نظر است، او خود فقیه و صاحب مذهب فقهی است، ایشان یک ادیب و استاد ادبیات عرب است و به ادبیات عرب احاطه کامل دارد و می تواند قرآن را در پرتو آن شعرهای جاهلی با دقت تفسیر کند، و او همین کار را کرده و در مسائل ادبی تبخّر خود را نشان داده است. یا مثلاً قاضی عبدالجبار دو کتاب دارد، یکی «رد مطاعن عن القرآن» و دیگری راجع به «متشابهات قرآن» و از این جور کتابهای وزین در آن عصر خیلی نوشته شده است، یا فخر رازی که انصافاً زحمت کشیده و در عین تبیین قرآن یک سنگر مستحکم برای رد شبهات صورت داده است. نمونه دیگر کتاب «امالی» سید مرتضی است. این کتاب در جهان اسلام به عنوان کتاب تفسیر مطرح است چون این کتاب متمرکز است بر آیات قرآن و رد شبهات، و همچنین است بعضی از آثار سید رضی و یا کتاب «متشابهات القرآن» ابن شهر آشوب. پس عنایت به قرآن چه در بعد تبیین و چه در رد شبهات همیشه مطرح بوده و به دست علمای بزرگ در این زمینه آثار گرانمایی تألیف شده است. اما اینکه فلان کتاب امروز قابل عرضه است یا نه؟ آن کتابها در شرایط آن روز و طبق اصول آن دوره مطرح شده اند و امروزه شرایط عوض شده است، همان گونه که دانشگاههای امروز با دیروز، متفاوت است، گر چه مواد علوم همان است لیکن سبک آنها و نحوه ارائه آن متفاوت است. لذا ما می گویم: اگر این کتابها را عرضه کنیم باید به زبان روز باشد، پس باید دانشمندان امروز این کار را ادامه بدهند. مسائلی امروز رخ داده که دیروز مطرح نبوده است، مثلاً در علوم قرآنی راجع به زبان و ساختار قرآن و مفاد وحی و مسائلی به عنوان تجربه نبوی مطرح است که قبلاً مطرح نبوده است. ما می گوئیم: درست است که پیامبر

بودند بدون اینکه تخصص داشته باشند علاقه مند به این مسائل بودند، استاد ما مرحوم آیه الله فانی یک جامعیت داشت، البته آقای خوبی به جای خود، ولی علامه فانی به جهت اینکه وقت و بی وقت منزل ایشان می رفتیم، و من حتی در مسائل علوم قرآنی وقتی در بن بست گیر می کردم ایشان می فرمود مطلب قبل و بعدش را به من بگو من مشکل را حل می کنم و وقتی می گفتم ایشان حل می کرد، استعدادهای این جوری در نجف بود بدون اینکه ما بخواهیم اسمش را تخصص بگذاریم.

■ پس این گونه از فرمایش شما برداشت می شود که دغدغه ها و مطالعات متفرقه ای وجود داشته اما اینکه سبکی باشد و یک تخصصی وجود داشته باشد، نبوده است؟

■ بلی، و تقریباً می توان گفت تنها کسی که توانست این کار را انجام بدهد آقای خوبی بود که البیان را نوشت.

■ در باب فقه و اصول یک شیوه و سبکی از قدیم در حوزه های علمیه وجود داشته که اعمال می شده و نتیجه بخش هم بوده است و الان هم هنوز ادامه دارد؛ لیکن از آنجا که نسبت به تفسیر و علوم قرآن شبهات روز افزون از ناحیه دشمنان یا از ناحیه کسانی که در اثر مطالعه به شبهاتی رسیده اند، مطرح می شود آیا این فعالیتها انجام شده در باب قرآن و علوم قرآنی و تفسیر موجود در حوزه های علمیه به نظر حضرت عالی کفایت می کند یا باید بازنگری جدید شود؟ تا دانشجو و یا طلبه بتواند آشنایی کامل به مسائل قرآن و تفسیر پیدا کند؟

■ اساساً از روز اول مسئله علوم قرآن و مباحث پیرامون آن یا به غرض تبیین یا به جهت دفع شبهات مطرح بوده است؛ شما ببینید تفسیر «جامع البیان» طبری فوق العاده ارزشمند است، وی آراء مفسرین سلف اعم از صحابیان و تابعان را جمع کرده و خود هم مفسر و صاحب نظر بوده است، این تفسیر به مثابه دایرة المعارفی است که مسائل قرآنی فراوانی را ثبت و ضبط کرده است و الان بیش از هزار و صد سال است که این مجموعه کامل در اختیار ما است و ما می توانیم بدانیم ابن عباس، ضحاک، حسن و... چه گفته اند، زیرا امروزه برای ما خیلی ارزشمند است که بدانیم آنها چه گفته اند. البته معنای این سخن آن نیست که ما، همه آن چه را گفته اند بپذیریم، لیکن باید بدانیم چه گفته اند؟ در نهایت می پذیریم و یا رد می کنیم.

برخی به طبری ایراد می گیرند که چرا اینها را ضبط کرده

اسلام(ص)

یک سری مسائل داشت که مقطعی و مطابق با شرایط خود آن زمان بود، یک سری احکام هم تا ابد دست نخوردنی است، لیکن برخی می‌گویند احکام حکومتی است و غرضشان از مطرح کردن تجربه نبوی همین احکام حکومتی است، ما باید بدانیم آیا در قرآن هم چنین چیزهایی مطرح است یا نه؟ چون یکی از معیارهای فرق بین حکم حکومتی و حکم ثابت این است که احکام قرآن احکام ثابت است، البته باید این را به اثبات برسانیم، اینها خیلی مسائل تازه‌ای است، لذا هر چند که اندوخته‌های ما از قدما بسیار ارزشمند است، اما برای امروز کافی نیست چون زمان و زبان هر دو فرق کرده است.

□ حال که این مباحث را مطرح فرمودید، اجازه بفرمایید شبهات خاص را مطرح کنیم. گفته شده: که اسلام راجع به رنگهای مختلف، نژادهای مختلف نگاه ارزشی کرده است، زیرا در خود قرآن نگاه ارزشی راجع به رنگها شده است رنگ سیاه و سفید در یوم تبیض و جوه و تسود و جوه یا مثلاً در دعای وضو، «اللهم بیض وجهی» امثال اینها رنگ سیاه مذموم است و رنگ سفید ممدوح و یا در خصوص زنان مطرح می‌کنند که قرآن کتک زدن زوجه را تشریح کرده است؟

■ این جور مسائل تحت عنوان تأثیر قرآن از فرهنگ زمانه است که ما در کتاب شبهات ورود اینها را مطرح کرده‌ایم و به طور گسترده جواب داده‌ایم و قبل از اینکه وارد این بحث شویم این را مطرح کرده‌ایم که اساساً قرآن آمده تا یک فرهنگ نو ارائه بدهد و یک تحولی در جهان بشریت ایجاد کند، قرآن به محیط عرب محدود نیست یعنی مخاطب قرآن کل بشریت است، برای ابدیت، آن وقت کتابی که رسالتش تحول فرهنگی است در کل جهان بشریت، اصلاً معقول نیست تحت تأثیر فرهنگ یک امت قرار بگیرد، فرهنگ جاهلی یعنی «ضد فرهنگ» یعنی فرهنگ منحط چگونه قرآنی که آمد انسانها را در یک سطح بالایی از فرهنگ قرار بدهد تحت تأثیر فرهنگی این گونه قرار بگیرد که منحط‌ترین فرهنگها است اگر بشود اسم آن را فرهنگ نهاد، اما شبهه اسوداد و ایضاض اینها را ما گفتیم اصلاً ربطی به رنگ سفید و سیاه ندارد بلکه به معنای انتعاس و انشراح است چون انسان اگر که خوشحال باشد

یک بشاشت در چهره اوست که از این به ایضاض تعبیر می‌شود اگر چنانچه حالت انفعال پیدا کند و رودست بخورد حالت انکسار و انتعاس می‌گویند، حالتی که چهره گرفته می‌شود و چروکها به هم فشار می‌آورد، پس مربوط به سیاهی یا سفیدی رنگ نیست مثلاً کسی بی کاری می‌رود می‌گویم سفید رو آمدی یا سیاه رو؟

این الفاظ کنایه است آن وقت قرآن از این کنایه استفاده کرده است، استفاده از عبارات کنایی به معنای باور محتوای آن نیست مثلاً به کسی که فرصت کاری را از دست داده آنگاه اقدام می‌کند می‌گویم نوش دارو بعد از مرگ سهراب. حالا من که این مثال را می‌زنم معنایش این نیست که صد در صد قصه رستم و سهراب را پذیرفته‌ام بلکه آن را افسانه می‌دانم اما برای اینکه آن معنی را القاء کنم از این تعبیر استفاده می‌کنم. ما نباید بگوییم که تو این حرف را زدی پس قبول داری رستمی بوده است و سهرابی و افراسیابی. در قرآن نیز از استعاره‌هایی که متداول بوده برای رساندن مفاهیمی استفاده شده بدون اینکه اعتراف به مفاد تحت اللفظی آنها شده باشد، لذا نمی‌توانیم بگوییم که قرآن تحت تأثیر مفاد اصلی و منشاء ضرب‌المثل قرار می‌گیرد و مثلاً راجع به مرء مطرح کرده‌ایم، که ما انواع منسوخات داریم چهار نوع نسخ داریم و ما یک نوع نسخ به آن اضافه کرده‌ایم، و آن «نسخ تمهیدی» است، یعنی گاهی اوقات اسلام یک حکمی را بیان می‌کند برای اینکه در جا آن را نسخ کند و بگوید، اول مطرح می‌کند تا اقبال پیدا شود و بلافاصله آن را می‌شکنند این را نسخ تمهیدی می‌نامیم، این را و آیات مربوط به اماء و عبید را جزء منسوخات می‌دانیم. یعنی اسلام آن را در نطفه خفه کرده است تا اینکه مسلمانان فوری جا بخورند لذا به محض اینکه این آیه نازل شد مردان خوشحال شدند چون فکر می‌کردند حالا دیگر دستشان باز شد، همین که آمدند پیش پیغمبر گفتند: به ما رخصت داده شد، پیغمبر فرمود: بله اما اینجا جا خوردند بعد بنا فرمودند به تشدید کردن مگر شما غیرت ندارید، مگر شما مرد نیستید مگر باید مرد زن را بزنند، مرد باید زن را محترم شمارد من سه چهار صفحه تأکیدات پیغمبر را نوشته‌ام که اساساً مسلمان و مؤمن به عنوان مسلمان جرئت اینکه زنش را بزنند ندارد، لذا از صحابه و تابعین سراغ نداریم که به زنان خود کوچک‌ترین اهانتی کرده باشند.

□ در مورد استنقاد به شعر جاهلی، در تفسیر یک اختلاف دیدگاه‌هایی هم وجود دارد اینکه تا چه اندازه

لغت

دهخدا می‌بینیم که برای معنی یک لغت، چهار شعر می‌آورد پس مفسر هم باید شاهد بیاورد چون می‌گوید: این واژه لغوی این معنا را دارد به این دلیل که امیه ابن سعد این جور گفته و این معنی را دارد.

□ راجع به روشهای تفسیری حضرت عالی روی سه عنوان، گرایش و نگرش تأکید داشتید، لطفاً این عناوین را بیان بفرمایید.

■ گرایش همان باورهاست، مثلاً یک معتزلی روی باورهای اعتزالی تفسیر می‌کند، اشعری مسلک یا مثلاً یک نفر کلامی یا، فیلسوف روی باورهای فلسفی تفسیر می‌کند، نمی‌تواند خود را از چنگال این باورها نجات بدهد، ما نمی‌توانیم بگویم خود را نجات بده چون این یک اصل مسلم است مثلاً برای یک فیلسوف قاعده «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» یک اصل مسلم است و نمی‌تواند صرف نظر کند و با همین باور به سراغ تفسیر می‌رود و لذا تکثر در آفرینش را نمی‌تواند بپذیرد. یا این که مسئله سنخیت در علت و معلول شرط است «ولا صدر کل شیء من کل شیء» این یک اصلی است در فلسفه و فیلسوف نمی‌تواند از آن دست بردارد، و این نگرش او است.

یعنی دید و این غیر از گرایش است گرایش آن کلی است که باورهای شخص را تشکیل می‌دهد، اما بین دو فقیه ممکن است اختلاف باشد در تفسیر یک آیه، چون نگرش این با نگرش آن متفاوت است. مثلاً کسی است که به اصل طهارت قائل است یعنی این اصل که همه چیز پاک است الا ما خرج بالدلیل، ولی الان ما نظر عکس هم داریم یعنی این اصل که همه چیز حرام است مگر این که اثبات رخصت شده باشد. ببینید این دو نگرش است یعنی دو اصل فقهی است اما اینها نگرش است گرایش این است که آیا این آقا اصولی است یا اخباری. اما حالا در عالم اصولی دیدگاه ما فرق می‌کند، لذا همه این‌ها روی تفسیر تأثیر گذارده است و ما نمی‌توانیم به آقای زمخشری بگویم چرا روی اصول اعتزال قرآن را تفسیر کرده‌ای، چرا نفی جسمیت کرده‌ای روی مبنای خودش می‌گوید: چون این مبنا برایم قطعی است نمی‌توانم بپذیرم که خدا جسم است پس در تمام آیاتی که امکان اشاره به مسئله جسمیت دارد دست به تأویل می‌زند بنابراین روش یعنی سبک و اصول

می‌توان به این اشعار استناد کرد و آیا این باعث نمی‌شود شعر جاهلی را باز به میدان بکشیم و از محتوای بسیار سخیفی که اشعار جاهلی دارد استفاده کنیم چه در مرحله تعلیم و تربیت برای طلاب و دانشجویان و چه در مرحله تبیین و تفسیر علمی، مضافاً به اینکه تأکیدی که به شعر جاهلی صورت گرفته ظاهراً از ناحیه خلیفه دوم بوده هنگامی که گفت «علیکم بدیوان العرب» و هنگامی که از او پرسیدند گفت دیوان عرب شعر جاهلی است و پس از آن ابن عباس که شاید به تعبیری سیاست بینا بینی را ایفا می‌کرد تا هم علمی را که نزد صحابه است جمع‌آوری کند و هم یک آزادی عمل داشته باشد و لذا در تفسیر خود از شعر بهره می‌جست ولی در بین تفاسیری که از ائمه (ع) نقل شده شاید یک مورد هم پیدا نکنیم که استفاده از شعر شده باشد. در تفسیر ائمه گاه اشاره به قواعد عقلی، قواعد ادب عربی و امثال آن شده است ولی تمسک به شعر دیده نمی‌شود؟

■ اما اینکه «الشعر دیوان العرب» کلام ابن عباس است، ابن عباس احفظ الناس لاشعار العرب است که تمام تاریخ عرب، تمام اشعار و قصاید عرب، تمام خطب عرب، کلمات قصار و مثالهای عرب را حفظ بوده است و از او سؤال شد که خیلی به شعر عرب عنایت داری.

گفت: «از من اعلم به اشعار عرب هم هست»، گفتند کی؟ گفت علی (ع) تمام اشعار، قصائد و خطب را حافظ بود که در خطبه‌هایش استشهد می‌کرد مثلاً شعر اعشی که گوید:

شنان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر

از شعرهای مطنطن عربی اصیل و نیز شعر لیب بن ربیع که گفتند: الا کل شی ما خلا الله باطل و کل نعیم لامحالة زائل... و حتی برخی اشعاری که در مرثیه حضرت زهرا (س) خواند جزء اشعار جاهلی است و اساساً در بیت عبدالمطلب ادباً و شعراً حاضر بودند، شاعر خودش بالطبع شعر زیاد حفظ است، لذا در صدر اسلام می‌بینیم که خاندان پیامبر آگاهی کامل داشتند، پیغمبر اکرم (ص) شخصاً مقداری خودداری می‌کرد نه اینکه بلد نبود و اما اینکه در تفسیر از اشعار عرب کمک بگیریم، ما برای فهم لغت باید به لغت معاصر مراجعه کنیم چون قرآن خودش یکی از منابع لغوی کهن عرب است. پس برای فهم زبان قرآن باید به زبان عرب معاصر آن رجوع کنیم. علی ای حال استشهد به اشعار مرسوم است، در فرهنگ

که به اصول، ادبی، فلسفی، نقلی، عرفانی و غیره... تقسیم می‌شود اما گرایش آن باورهای کلی است که شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد اما نگرش آن دیدها است، دید در محیط پایین‌تری است و ممکن است دو مفسر یک گرایش داشته باشند اما نگرش‌های متفاوت.

■ همان گونه که مستحضرید یکی از مسائلی که در زمینه علوم قرآنی زیاد روی آن تکیه میکنند، مسئله زبان قرآن است و مطرح می‌کنند که زبان قرآن نمادین و سمبلیک است یا اصطلاحاً یک زبان خاص دارد یا ندارد و اگر دارد این زبان نوشتاری است بیشتر یا گفتاری، می‌خواستیم بدانیم نظر حضرت عالی به طور خلاصه پیرامون زبان قرآن چیست و خاور شناسان از طرح این مسأله که می‌گویند زبان قرآن سمبلیک است چه اهداف و اغراضی را جستجو می‌کنند؟

■ متأسفانه اینها برای این موضوع رفته‌اند سراغ مطلق چیزهایی که در جهان به نام دین خوانده می‌شود مثلاً ادیان قبائلی حتی قبائل وحشی که کاهنان به عنوان روحانی نقش مهمی در بین آنان دارند و اینها به عنوان زعمای دینی در جوامع دینی مطرح بوده‌اند اما آیا می‌شود با مفاهیم حضرت مسیح (ع) این سخنان را قیاس کرد؟ آیا حضرت مسیح کلی گویی کرده، آیا حضرت موسی در این مفاهیمی که به عنوان شرایع دهگانه معروف شده و در تورات موجود است آیا دو پهلو صحبت کرده؟ خیر، صاف و صریح صحبت کردند، کجای حرف‌های حضرت موسی و عیسی متن کلام کاهن‌هاست که دو سه پهلو داشته باشد و پیروان معنی داده باشند، آخر این چه قیاس مع الفارغی است کاهنان افرادی بوده‌اند دغل و حقه‌باز برای این که از دو طرف نان بخورند چیزی هم بلد نبودند کلی گویی کرده‌اند، این برخلاف تعالیم مسیح است که او یک پیام از جانب خدا می‌آورد، چطور ممکن است او حرفی بزند که مردم آن را معنی کنند، او یک حکیم است آیا یک حکیم در جامعه اگر در صدد وعظ و ارشاد مردم باشد حرف‌های دو پهلو می‌زند که مردم طبق دلخواه معنی کنند، این که حکمت نیست، اگر ما حضرت عیسی را به اندازه حکیم برایش ارزش قائل نباشیم که دیگر باید گفت علی الاسلام السلام، لذا انبیاء شناخته شده قابل قیاس با

کاهنان نیستند این‌ها را در یک ردیف قرار دادن به گمان من ظلم است.

اما این که پیامبر اسلام زبان وحیش چه زبانی است باید گفت: وحی یعنی پیام از ماوراء الطبیعه و زبانش زبان عرف عام، است قرآن می‌گوید: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ. اگر پیغمبر به زبانی که برای مردم خودش گویا نباشد حرف بزند چگونه ممکن است آنها را متذکر و متعظ بکند، اگر بخواهد به اصطلاح خودش حرف بزند یعنی اصطلاح ماوراء الطبیعه این مثل آن آقایی می‌شود که از منطقه‌ای روستائیان رفتند خدمتش و از او سؤال کردند برای کیفیت ذبح ذبیحه، که شرعاً چگونه یک ذبیحه می‌شود؟ آنها به زبان خودشان سؤال کردند، چگونه ممکن است یک حیوان حلال بشود، آقا به زبان خودش شرح داد، نه به زبان مردم، گفت: «نعم»، آری اگر مستقبل القبله و با آلت حدیده فری اوداج اربعه انجام گرفت انشاءالله حلال است، آنها هیچ نفهمیدند اصلاً نمی‌دانند فری اوداج اربعه یعنی چه؟ حدیده یعنی چه؟ مستقبل الی القبله یعنی چه؟ خوب اینها: قدری استادند جرئت نکردند، ابهت آقا گرفتشان، برگشتند، از آنها پرسیدند آقا چه فرمود گفتند آقا مشغول تعقیب نماز بود، اگر بناء باشد پیغمبری به زبان مردم برای مردم سخن نگوید خوب این در حقیقت مثل آن است که تعقیب نماز می‌خواند، یک فقیه اگر رفت توی جامعه باید به زبان مردم حرف بزند، انا معاشر الانبیاء امرنا ان نكلم الناس علی قدر عقولهم یعنی قدر ما یفهمون، یعنی جوری که طرف بفهمد.

چون که با کودک سر و کارت افتاد

پس زبان کودکی باید گشاد

این یک امر طبیعی است و ما نمی‌توانیم این مسئله را کنار بگذاریم که زبانی که شرع با مردم سخن گفته زبان مردم است، آری این معنایش این نیست که شرع اصطلاحات خاص نداشته باشد، دارد اما باید تبیین شود، یعنی اگر وقتی برای مردم مطلبی گفت طبق اصطلاح خودش باید تبیین کند و الا تأخیر بیان از وقت حاجت است که همه اصولیین می‌گویند قبیح است مثلاً اگر گفت آتو الزکاة اگر خودش برای زکات اصطلاح خاص دارد باید تبیین کند، اگر در مورد صلاة اصطلاح خاص دارد باید تبیین نماید مثلاً و لله علی الناس حج البيت، اگر برای حج اصطلاح خاص دارد باید بگوید خدا عتی مناسککم و یا

در مورد نماز بفرماید «صلوا کما رایتُمونی اصلی» پس اینکه اصلاً شرع اصطلاح خاصی ندارد غلط است اما موظف است همین مصطلحات خاص را هم باز به زبان مردم تبیین کند که «ما هی الصلاة؟ ما هی الزکاة؟ ما هو الحج؟»، اگر گفت عمره مفرده، عمره قرآن یعنی باید توضیح دهد که از این ها مقصودشان چیست؟ لذا قطعاً زبان شرع، زبان دین و زبان قرآن زبان مردم است، زبان عام است و احیاناً اگر اصطلاحات خاصی دارد باید در جایی تبیین نماید، شارع حق این که ابهام بگذارد را ندارد. [۱]

این بحث ظاهراً بیشتر در مورد حقیقت های ماوراء ای یا غیبی است که برای بشر هم فهم آن مشکل است و هم تجربه ندارد مثلاً تفاسیری که مربوط به دین است و یا تفاسیری که راجع به صفات خدا است و امثال اینها بیشتر مورد نزاع است و طرح دیدگاه های مختلف در مورد وحی مربوط به این عرصه است؟ [۲]

دین دارای دو بخش است یک بخش معارف است و بخش دیگر احکام، عرض من راجع به احکام است، دستوراتی که مردم باید عمل کنند باید بفهمند اما یک سری مطالب هست که مردم باید به عنوان عقیده بپذیرند، مثلاً خدایی هست که عادل است، عالم است مراقب فعل انسان است، آخرتی هست، عذاب و عقابی هست، فرشته و شیطانی هست یعنی یک متدین این مسائل را باید بپذیرد این جور تعالیمی را، همه ادیان مطرح می کنند، منتها آیا فهمیدن حقایق این اشیاء بر مردم واجب است تا بپذیرند؟ آنچه برای مردم ضرورت دارد بدانند آن است که خدایی است این خدا عالم، قادر، علیم و مراقب است، خدا را در این حد اما اینکه خدا چیست ضرورتی ندارد مردم بدانند و اساساً برخی مسائل قابل فهم نیستند. [۳]

علامه طباطبائی این جا حرف خوبی دارد، می گوید اساساً این چیزهای که مربوط به ماوراء حس است با این ابزاری که تکویناً برای درک امور مادی است نیست یعنی اصلاً ما نمی توانیم از این گوش آن صداها را بشنویم یا این چشم آن چیزها را ببینیم و مدرکات ما و حواس ما اصلاً برای درک امور ماوراء حس وضع نشده است. در همین جهان محسوس گوش ما برای شنیدن یک سری صوت های خاص است، چشم ما برای دیدن یک چیزهای خاص است هر چیزی را در عالم محسوس هم نمی بینیم، چشم کلاغ چیزی می بیند که ما نمی بینیم، گوش او چیزی می شنود که ما نمی شنویم، حس بویایی سگ چیزی را

حس

می کند که ما نمی کنیم، پس این جور نیست که حواس ما هر چیزی را درک کند حالا اگر حسی را که سگ دارد ما نداریم پس بگویم نیست؟ علامه می فرماید که یک چیزهایی در ماوراء حس وجود دارد که می شود این جور اسامی را برایش نام گذاری کرد، یعنی یک چیزی هست می شود بهش گفت درخت، می شود بهش گفت سیب اما حالا واقعاً همین که اینجا می خوریم واقعاً در حجم و شکل و وزن و خاصیت عین این است، نه، در اسم و اتوا به متشابه است یعنی فقط شباهت اسمی دارد مثل این که شما مثلاً اسم علم را می گذاریم ماء مثلاً «افراً یتم ان اصبح ماء کم غورا فمن یأتیکم بماء معین» خوب امام در تأویل این آیه می فرماید «ان افقدتم اماماً فمن یأتیکم بعلم امام جدید» خوب حالا کلمه ماء را می شود استعاره کرد برای علم چرا همان گونه که آب، حیات بخش است روح افزا است، علم هم حیات بخش است، پس می شود اسمش را گذاشت ماء، اما واقعاً علم مثل آب است که اگر آدم در بیابان تشنه شد، عرق کرد، سه تا مسئله علمی بهش بگیم سیراب می شود، این جور نیست، او می گوید در این اموری که مربوط به جهان ماوراء الطبیعه است حقیقت دارد منتهی به گونه ای است که این جور اسامی را هم می شود رویش گذاشت اما نباید تصور کنیم که این عین همان است.

ابن رشد هم این حرف را دارد. کتابی دارد به نام «لسان الشریعه» زبان شریعت چیست می گوید این تعبیر مربوط به وقتی است که با عرب سخن می گوید والا آن حقیقت از باب چیست؟ لفظ نیست سید قطب هم کراراً می گوید حقایقی که قرآن مطرح می کند در همان سطح ظاهری مردم مکلفند بفهمند و می فهمند بیش از این تکلیف نیست یعنی خدا تکلیف نکرده که تو بفهمی جن چیست؟ ملک چیست؟ خودت سعی کردی بفهمی جای خود دارد پس این دیگر مربوط به خودت است اما آنکه که قرآن می گوید «قل من کان عدواً لجبریل» تو باید جبریل را بپذیری ولی این که جبریل چگونه است چه شکل است این دیگر وظیفه تو نیست، قرآن به تو تکلیف نکرده تو بگو خوب من نمی فهمم زبان قرآن به تو می گوید جبرئیلی است به عنوان رسول ما بین خدا و پیغمبرش قرآن بیش از این را مطرح نکرده و این قابل فهم است، جبرئیل یعنی چی، این زبان

قرآن

نیست قرآن نخواست به تو بگوید که جبرئیل چیست همین مسائلی که مربوط به اصول معارف است که ما مثلاً باید بدانیم که خدا عالم است یعنی خدا لا یعزب عن علمه شیء اما آیا علم او مثل علم ما صورت حاصله فی النفس است؟ بعد می گوید که من نمی فهمم، من نمی فهمم که عالم یعنی چه، بابا ما نخواستیم بگوییم که علم خدا مثل علم ما است لذا متکلمین هم گفته اند در تمام اوصاف الهی خذ الغایات یعنی همین قدر که در محضر خدا چیزی پوشیده نیست، کافی است. به نظر می رسد در این طور جاها یک مقدار بی توجهی شده است.

■ همان طور که مستحضرید قرآن تصریح دارد که عربی مبین است، از طرفی وجود برخی الفاظ دخیل و معرب باعث شده یک عده از مستشرقین و خاورشناسان که در زمینه قرآن کار کرده اند ریشه یابی کرده و می گویند بیش از مقداری که پشتیبان در کتابها گفته اند ریشه کلمات قرآن به زبانهای، سریانی و یا عبری و غیره بر می گردد، حضرت عالی تا چه اندازه ای به طور کلی وجود معربات را در قرآن می پذیرید و انگیزه مستشرقین و خاورشناسان از پی گیری و طرح این مسئله و تأکید روی این که بیشتر کلمات ریشه اش غیر عربی قلمداد شده را چه می دانید؟

■ ببینید یک مسئله ای است به نام تحاور و تبادل بین لغات، مخصوصاً لغات سامی یعنی اینها همان گونه که نژاداً تقارب دارند و تبادل بین افراد می شود در مورد زبانشان هم این کار صورت می پذیرد یعنی فرض کنید یک حجازی، به شام می رود و همچنین در مورد لغات، می گویم: زبان عربی و عبری که هر دو سامی اند، و با هم فرقهایی دارند همین فرق هم بین زبانشان وجود دارد و لذا در خیلی از زبانها واژه ها مثل هم اند مثلاً یعقوب، از عقب است و کلمه عبری محض است اما ریشه در عربی دارد و با آن یکی است در بسیاری از زبانها تبادل می شود، علاوه بر اینکه امتهایی که مجاورند مثلاً عرب چون مجاور ایرانیها یا رومیها بود و حتی هند چون تجارت داشته اند بسیاری از لغات هندی و ایرانی که زیاد رفت و آمد داشته اند و رومی در زبان عربی آمده و از اینها هم وارد زبان آنها گشته است. شما فادر و مادر را در زبان انگلیسی

پیدا نمی کنید برخی از کلمات در انگلیسی و لاتین ریشه فارسی دارد پس این تبادل و عاریه گرفتن زبانی از زبانی در خود لغت هست با قطع نظر از قرآن، پس اگر استعاره ای شده خود لغت کرده نه که قرآن کرده باشد قرآن هم مقید است آن چه بین عرب متداول بوده را به کار بگیرد مثلاً شما الان می خواهید یک شعر عربی بسرایید شما ملزم آید که همان واژه هایی را که خود عرب به کار می برد به کار ببرید به شما چه که عرب این واژه ها را از کجا آورده، خودش وضع کرده یا از جایی استعاره کرده است. مثلاً یک کسی می خواهد شعر فارسی بگوید و خودش انگلیسی یا فرانسوی است نمی شود گفت: برو اون فارسی های ناب را انتخاب کن حق نداری این واژه های عربی که در فارسی متداول شده کار ببری، پس اگر می گویند این واژه که در قرآن است اصلش رومی است، به قرآن ربط ندارد، قرآن که نرفته آن لغت را از روم بگیرد عرب گرفته، پس اگر اشکال باشد اشکال به لغت است البته اشکال هم نیست چون تبادل فرهنگ و لغات امری متداول بوده است.

■ مسئله تناقضات درونی قرآن را حضرت عالی طرح کردید که امروزه به عنوان اشکال، برخی آن را مطرح می کنند، مناسب ترین شیوه برای پاسخ گویی به اینها را چه می دانید محققین دیگر از چه شیوه ای برای پاسخ گویی استفاده کنند.

■ قرآن یکی از دلایل اعجاز را عدم تناقض و تضاد بین مطالبش مطرح کرده و اینکه این را به این عنوان مطرح کرده سرش این است که قرآن سخنی است که در طول بیست سال نازل شده و اگر این سخن پیغمبر بود و پیغمبر خودش این مطلب را مطرح کرده بود خود پیغمبر در ضمن بیست سال معلوماتش فرق می کند، خود بنده چاپ اول التمهید چیزهای نوشتیم که بعد از ده سال ۱۸۰ درجه عوضشان کردم پس اگر قرآن سخنان بشر باشد، یک انسان ۴۰ ساله تا ۶۰ ساله فرق می کند، تجربه دیده است، هزار جور معلومات کسب کرده است نمی شود معلومات شصت سالگی اش با معلومات چهل سالگی اش تطابق کند مثلاً شهید اول کتابهایی دارد مال زمان جوانی اش که پر از ایراد است ولی کتابهایی دارد مال دوران کهولتش که متقن است، اختلاف بین کتاب هایش است. پس طبیعی بود اگر قرآن در ظرف بیست سال از غیر خدا صادر شده باشد باید بر حسب ترقی فکری و معلومات

بشر معلوماتش فرق کند چون مطالب سال اول بعثت بعینه ضبط است و آیتی که به تدریج نازل شده ضبط شده است، دور نریخته که یک چیز تازه جایش بگذارد پس اینکه اختلاف نشده است معلوم می شود این حرفی را که در بیست سال قبل گفته از علمی است که تغییر و تکامل ندارد، لذا این است که قرآن روی این مانور داده بعد من بیایم یک جایی پیدا کنم بگویم تناقض است. این از نظر اندیشمندان اسلامی صحیح نیست چون اگر چنین چیزی بود دشمنان قرآن روز اول مطرح می کردند و خود قرآن با چنین جرئتی مطلب را مطرح نمی کرد، این ناشی از عدم شناخت قرآن است همین شبهه را در زمان امام حسن عسکری (ع) اسحاق ابن یعقوب طبیب و فیلسوف معروف عرب قصد داشت مطرح کند لذا درسش را تعطیل کرد و به شاگردانش اعلام کرد که درس تعطیل و من می خواهم مشغول یک کاری شوم و آن جمع تناقضات قرآن است. بنا کرد به خیال خود تناقضات قرآن را جمع کردن، ایشان یک شاگردی داشت که مرید امام حسن عسکری بود احیاناً میآمد پیش اما حسن و امام از ایشان می پرسید که ابن اسحق کندی امروز چه کار کرد؟ چی گفت؟ و او گزارش می داد تا این که گزارش تعطیلی ۶ ماهه درس را به حضرت داد و گفت می خواهد تناقضات قرآنی را بنویسد، حضرت فرمود: من یک چیزی به تو می گویم برو به او بگو: گفت من جرئت ندارم، شاگردانش اصیلاً جرئت ندارند با وی حرف بزنند فرمودند برو با او ملاطفت کن، برو خانه اش و خدمت کن، قلمش را برتراش، برایش غذا بپز تا با تو خو بگیرد و خودمونی بشود، بعد به تو می گویم چکار کنی. این شاگرد مدت یکی دو ماه به منزل استاد می رفت و خدمت می کرد تا این که اسحق به این شاگرد علاقمند شد، به آن حضرت عرض کرد حالا می دانم با او حرف بزنم حضرت فرمود، چیزی به تو می گویم برو بهش بگو این موردی که شما در قرآن به عنوان متناقض و متضاد فراهم کردی، احتمال نمی گویند این کلام معنایی را اراده کرده که غیر از برداشت تو باشد و برداشت تو اشتباه باشد؟ عرض کرد: همین، فرمود: بله همین، این رفت و پیش استاد و گفت یک سؤالی به ذهن من رسیده اجازه می دهید پرسم گفت: پرس، شاگرد گفت شما که این تناقضات را جمع می کنی احتمال نمی دهی گویند کلام را به شکل دیگر معنی کرده و این برداشت شما خلاف مقصود گویند باشد، تا این طور گفت ابن کندی تکان

خورد

گفت: از کجا این حرف را آوردی؟ گفت خودم گفتم، گفت این طور نیست. گفت این را از امام حسن عسگری آورده ام گفت: آیت به من عین صافیه؟ او همانجا دستور داد که آتش روشن کنند و تمام نوشته هایش را سوزانند، ببینید این آقایون برداشت های خودشان را تفسیر می کنند، مثلاً داستان طوفان نوح در قرآن آمده «**واستوت علی الجودی**» کلمه جودی را به کوه جودی معنا کرده آنگاه اشکال گرفته اند که نوح بالای کوه چه می کرده و حال آنکه مراد جودی کوه نیست، معنای آیه این است که: کشتی اش را جوری برد که باتلاق نباشد تو آنجور معنی می کنی بعد می گوئی حضرت نوح اون بالا چکار می کرده، تو خودت قرآن را این طور معنی می کنی بعد به معنی خودت اشکال می کنی، شما بیا نزد مفسری که عالم است و ببین قرآن را قدامی اسلام، و مفسرین بزرگ اسلامی چگونه معنی کرده اند ببین طبق این معنایی که آقایان می کنند آیا قرآن تناقض دارد؟ پس تناقضاتی که تو هم می شود روی برداشت خود آقایان است چون آقایان اجنبی از لغت عرب هستند، ذهنیشان با همان ذهنیت تورات و انجیل است و با همین ذهنیت سراغ قرآن می آیند و حال این که ما در پرتو ارشادات ائمه اطهار (ع) آن جوری که صاف و زلال است می فهمیم و هیچ تناقضی احساس نمی کنیم.

□ با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار فصلنامه قرار دادید، چنانچه رهنمودی برای دست اندرکاران این فصلنامه دارید بفرمایید؟

■ تأکید من بر این است که مسائلی که راجع به قرآن مطرح می نمایند اعم از تفسیر یا مسائل قرآنی، سعی کنند مسائلی باشد که امروز مورد نیاز باشد نروند یک سری مباحثی مثل این که بهشت و جهنم درجات دارد و... را مطرح کنند این برای موعظه در مسجد خوب است اما مشکل جامعه ما نیست مشکلی که ما داریم روی این برنامه های اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و معارفی است، قرآن برای امروز جامعه ما طرحی دارد و چون جامعه ما دستخوش برخی مشکلات شده است سوال در این موارد وجود دارد، سعی شود آن چه که نوشته می شود مورد نیاز باشد در جامعه، و جوابهای متین ارائه گردد. عجله در جواب دادن هم نکنید.